علوم قرآن و حدیث

Quran and Hadith Studies

سال ۵۳ - شماره ۲ - شماره پیاپی ۱۰۷- پاییز و زمستان ۱۴۰۰، ص ۱۲۴ - ۱۰۳

HomePage: https://jquran.um.ac.ir/

شاپا چاپی ۹۱۲۰-۲۰۰۸

شاپا الکترونیکی ۴۱۹۸-۲۵۳۸

تاریخ دریافت:۱۳۹۹/۰۹/۲۵ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۰/۰۸/۲۲ تاریخ پذیرش:۱۴۰۰/۰۹/۰۵

نوع مقاله :پژوهشی

DOI: https://doi.org/10.22067/jquran.2021.67804.1010

مطالعۀ انتقادی نظریۀ معناشناسی مستقل فرازهای قرآنی

حامد شريفي نسب(نويسنده مسئول)

دانش آموختۀ دکتری دانشگاه تهران

Email: h.sharifinasab@chmail.ir

دکتر عبدالهادی فقهي زاده

استاد دانشگاه تهران

چکیده

درک صحیح معنای هر جمله و فراز قرآنی، متوقف بر درک مجموع قرائن پیوسته و سیاق آیات است؛ چنان‌که در محاورات عرفی نیز کشف مقصود گوینده از هر جمله، متوقف بر درک مجموع قرائن است. این درحالی است که برخی در خصوص قرآن کریم ادعا کرده‌اند که افزون بر معنای درون‌سیاقی برای هر فراز قرآنی، معنایی فراسیاقی نیز در هر فراز وجود دارد که با جدا کردن آن فراز از سیاق و سایر قرائن، به دست می‌آید. بر اساس این دیدگاه، انبوه معانی از فرازهای تقطیع‌شدۀ قرآن کریم قابل استخراج خواهد بود که انتساب آن‌ها به قرآن کریم به عنوان مقاصد الهی، بیانگر ضرورت ارزیابیِ اعتبار این ادعاست. بر اساس تحقیق انجام شده، تنها آن دسته از معانی فراسیاقی که در چارچوب دلالت‌های زبانی و ضوابط عقلائی تعمیم قرار داشته باشند، معتبر دانسته می‌شود که البته اعتبار این‌گونه دلالت‌ها، به قرآن کریم اختصاص ندارد و در همۀ متن‌ها و سخنان بشری، معتبر شناخته می‌شود؛ اما معانی فراسیاقی بی‌ضابطه و ناشی از تقطیع یک فراز و آیه از جایگاه خود، فاقد اعتبار علمی و شرعی دانسته می‌شود؛ چنان‌که این‌گونه معانی، در متن‌ها و سخنان بشری نیز بی‌اعتبار به شمار می‌آیند. ارزیابی دلایل مطرح شده برای نظریۀ معناشناسی مستقل فرازهای قرآنی نیز گواه این حقیقت است که این ادله، نسبت به معانی فراسیاقی بی‌ضابطه، توان اثبات مدعا را ندارند.

کلیدواژه‌ها: معانی فراسیاقی، فراز مستقل، فرازهای تقطیع‌شده، قرآن کریم.

Quran and Hadith Studies علوم قرآن و حدیث

HomePage:https://jquran.um.ac.ir/ Vol. 53, No. 1: Issue 106, Autumn & Winter 2021 - 2022, p.103-124

Online ISSN: 2538-4198 Print ISSN: 2008-9120

Receive Date: 15-12-2020 Revise Date: 13-11-2021 Accept Date: 26-11-2021

DOI: https://doi.org/10.22067/jquran.2021.67804.1010 Article type: Original

The Theory of Independent Semantics of the Quranic Phrases: Critical Study

Hamed Sharifi Nasab (Corresponding Author), Ph.D. graduate, University of Tehran

Dr. Abdolhadi Feghhizadeh, Professor, University of Tehran

Abstract

In the customary conversations, discovering the speaker's intention depends on the comprehension of all evidence. In the same way, to achieve the correct understanding of the Quranic sentences and verses, all the attached indications as well as the verses context should be considered. However, regarding each of the Quranic phrases, some have claimed that besides the contextual meaning, there is a trans-contextual meaning too; it can be obtained by separating the phrase from the context and other indications. According to this view, many meanings can be obtained from separated phrases that are considered as the divine objectives of the Holy Quran. So, it is necessary to evaluate the validity of this claim. The findings of this study suggest that only those trans-contextual meanings are regarded as valid that are within the framework of the linguistic denotations and the rational rules of the generalization. Of course, the validity of such meanings is not exclusively related to the Holy Quran and they are considered valid in all the human texts and speeches. Also, like any human text and speech, trans-contextual meanings that are unregulated and obtained from separation of a Quranic phrase and verse from its context have no scientific and religious validity. Moreover, the evaluation of the given arguments of the theory of independent semantics of the Quranic phrases indicates that concerning the unregulated trans-contextual meanings, these arguments can't prove the claim .

Keywords: Trans-contextual meanings, Independent phrase, Separated phrases, The Holy Quran

مقدمه

عموم مردم در محاورات خود همواره به قرائن پیوستهٔ سخن توجه می‌کنند و فهم صحیح هر سخنی را تنها از طریق توجه به قرائن پیوستهٔ آن سخن ممکن می‌دانند. از جملهٔ این قرائن، سیاق و فضای صدور سخن است که توجه به آن، از اصول عقلائی محاوره دانسته می‌شود و عموم مردم با زبان‌ها و فرهنگ‌های مختلف، آن را معتبر می‌دانند و درک صحیح مقصود گوینده را بر آن متوقف می‌دانند؛ چنان‌که جداکردن یک عبارت از سیاق و به اصطلاح تقطیع کردن سخن را، اگر منجر به ایجاد معنای متفاوتی از آن سخن شود، بی‌اعتبار می‌دانند و آن را تقبیح می‌کنند.

این در حالی است که نسبت به قرآن کریم گاه ادعا می‌شود که آیات و فرازهای آن، حتی بدون توجه به سیاق و فضای نزول نیز دارای معانی مستقل‌اند و فرازهای قرآنی، افزون بر معنایی که در چهارچوب سیاق و فضای نزول می‌رسانند، مشتمل بر معنایی مستقل‌اند که با کنارگذاشتن سیاق و فضای نزول فهمیده می‌شوند. از این نظریه با تعابیر مختلفی همچون «استقلال فرازهای قرآنی»، «معناشناسی مستقل فرازهای قرآنی»، «دلالت آیات بر معانی فراسیاقی» و تعابیری از این دست، یاد می‌شود.

این‌که این ادعا در خصوص قرآن کریم چه اندازه درست است و آیا ادلهٔ اقامه شده برای آن، بر این مدعا دلالت دارند و همچنین این پرسش که آیا می‌توان برای معانی فراسیاقی آیات، حد و مرزی ضابطه‌مند ارائه کرد، مسئلهٔ پژوهش حاضر را شکل داده‌اند.

پیشینهٔ پژوهش

در مقاله‌ای که با عنوان «حجیت فرازهای قرآن کریم» در سال ۱۳۷٦ منتشر شده است، اعتبار فرازهای قرآنی به این شرط وابسته شده که ظهوری مستقل و غیر منافی با ظهور آیات صدر و ذیل داشته باشد.(عابدینی، ۵۱ و٦۱) این‌که اعتبار معنای استقلالی و فراسیاقی، به ظهور مقیّد شده است، صحیح است؛ زیرا اعتبار و حجیت ظواهر الفاظ بر اساس سیرهٔ عقلاء ثابت و محرز است و در تفسیر آیات قرآن کریم قابل استناد خواهد بود؛ اما مسئله این است که آیه یا فرازی که در کنار آیات و فرازهای هم‌جوار خود دارای نوعی پیوستگی معنایی است، در چه مواردی در معنای مستقل ظهور دارد و در چه مواردی، چنین ظهوری ندارد، که برای آن ضابطه‌ای ارائه نشده است. از این‌رو، در فرازهایی از قرآن که ظهور در استقلال ندارند اما در برخی روایات به معنایی مستقل و فراسیاقی از آن استناد شده، نوعی ابهام و سردرگمی مشاهده می‌شود که آیا آن معنای فراسیاقی به دلیل عدم ظهور، کنار گذاشته می‌شود یا به دلیل روایت، پذیرفته

می‌شود؟

برخی نیز در کتابی فقهی- قرآنی، فصلی را به بحث از جواز استناد به فرازهای تقطیع‌شدهٔ قرآنی برای استنباط احکام فقهی اختصاص داده‌اند.(ایازی، ٤٥١-٥١٠) در این فصل، محل بحث مختصّ آن دسته از فرازهایی دانسته شده که به صورت قطعی یا حتی احتمالی با سیاق در تنافی باشند.(همان، ٤٥٦-٤٥٩ و ٤٧١-٤٧٢) سپس به این حقیقت تصریح شده که بسیاری از اشتباهات تفسیری، ناشی از بی‌توجهی به سیاقِ آیات بوده و بی‌توجهی به سیاق و فرازهای قبلی و بعدی، به ارتکاب اشتباه و انحرافات کلامی و اعتقادی منجر می‌شود که در این رابطه، نمونه‌ای از انحراف برخی متکلمان ارائه شده است.(همان، ٤٦٣-٤٦٤)

نویسنده در نهایت تنها آن دسته از فرازهای تقطیع‌شده‌ای را که با سیاق مباینت و تناقض داشته باشند، بی‌اعتبار دانسته و فرازهایی که با سیاق مباینت صریح نداشته باشند، گرچه هماهنگ هم نباشند، معتبر معرفی کرده(همان، ٤٧٤) و دلایلی برای این ادعا مطرح کرده است.(همان، ٤٧٣-٤٩١) البته مشخص نشده است که چگونه نادیده گرفتن سیاق که دلیل بسیاری از اشتباهات تفسیری و انحرافات کلامی و اعتقادی معرفی شده، در استنباط احکام فقهی، سودمند و معتبر معرفی شده است؛ در حالی که نمونه‌هایی که به عنوان اشتباه تفسیری و انحراف عقیدتی ارائه شده(همان، ٤٦٣-٤٦٤)، هیچ‌یک با سیاق مباینت صریح ندارند، بلکه تنها با سیاق هماهنگ نیستند.

برخی نیز با تألیف اثری مستقل در این موضوع با عنوان «سایه‌ها و لایه‌های معنایی: درآمدی بر نظریهٔ معناشناسی مستقل فرازهای قرآنی در پرتو روایات تفسیری»، آن را تلاش برای دست‌یابی به برداشت‌های ضابطه‌مند از بخش‌های قرآنی، با نگاهی مستقل از مفاد سیاقی و ظاهری و فارغ از پیوندهای خاص، معرفی کرده‌اند و یکی از اهداف اساسی آن را، گشودن عرصه‌ای گسترده و ضابطه‌مند در تفسیر قرآن بیان کرده‌اند(اسعدی، ١٥-١٦)؛ اما هیچ ضابطه‌ای جز کنارگذاشتن سیاق و دیگر قرائن، ارائه نشده است.

در این کتاب، مجموعه‌ای از مبانی کلّی همچون زبان قرآن، سلامت قرآن از تحریف، حکیمانه بودن قرآن، اعتبار روایات تفسیری و دیگر مبانی کلّی از این دست، به صورت مفصل تشریح شده است که بیش از ۹۰ درصد حجم کتاب را به خود اختصاص داده است؛ حال آن‌که هیچ‌یک از این مبانی، از مبانی اختصاصی این نظریه محسوب نمی‌شود و هیچ‌یک وجود معانی فراسیاقی برای فرازهای قرآنی را اثبات نمی‌کند. بدیهی است که مبانی کلّی یک نظریه، غیر از ادلهٔ اثباتی آن نظریه است و نمی‌توان با تشریح مبانی کلّی، یک ادعا را اثبات کرد؛ بلکه تشریح مبانی یک نظریه تا زمانی که با ادلهٔ اثباتی آن نظریه همراه نباشد، بی‌حاصل است و هیچ نتیجه‌ای را در پی ندارد.

بخش پایانی این کتاب نیز به ارائهٔ چند نمونه از فرازهـای قرآنـی و معـانی فراسـیاقی آن پرداختـه شـده است. به هر حال در این اثر، هیچ بخشی به عنوان ادلهٔ این نظریـه، وجـود نـدارد و اساسـاً در ضـمن سـایر مباحث نیز، دلیلی صریح و روشن بر این نظریه اقامه نشده است؛ هر چنـد از اشـارات اجمـالی در برخـی عبارات، می‌توان مستنداتی برای این نظریه از این کتاب استخراج کرد.(نک: همان، ١٦-١٧ و ٦٨-١١٣)

در مقاله‌ای با عنوان «استقلال معنایی فرازهای قرآنی» نیز بر وجود معنای مستقل در کنار معنای وابسته به سیاق تاکید شده است و برای آن دلایلی ذکر شده است.(نک: باقریان، ٨٤-٩١) در این مقالـه همچنـین دلایلی بر عدم استقلال معنایی فرازهای قرآنی ارائه و نقد شده است؛ اما روشن است کـه اگـر ادلـهٔ دیـدگاه استقلال معنایی فرازهای قرآنی پذیرفته نشود، به اقامهٔ دلیل بر عدم استقلال معنایی نیازی نخواهد بـود. بـه عبارت دیگر عدم احراز اعتبار و حجیّت فرازهای مستقل قرآنی، به معنای عدم اعتبار و حجیّـت آن خواهـد بود؛ زیرا وقتی دلیلی بر انتساب یک معنا به قرآن کریم و خداوند متعال وجود نداشته باشد، انتسـاب بـدون دلیل آن به خداوند صحیح نیست و از نظر شرعی فعل حرام محسوب می‌شود.

در مقالهٔ «سازگاری تفسیر آیات با دو رویکرد مجموعی و تفکیکی» نیـز دلایلـی بـر معـانی مسـتقل و فراسیاقی فرازهای قرآن کریم ارائه شده و با بیان انواع فرازهای قرآنی، تلاش شـده ملاک‌هـایی بـرای تقطیـع فرازها ارائه شود و در پایان نیز دلایلی بر عدم اسـتقلال معنـایی، ارائـه و نقـد شـده اسـت.(نک: پیروزفـر و جمالی‌راد، ٨٦-٩٨)

مقالهٔ «معناداریِ بخشی از آیه یا آیات، هم در سیاق و هم خارج از سیاق» نیـز بـا اشـاره بـه یک‌سـری مبانی کلّی، روایات استناد کننده به فرازی از آیات را ذکر کرده است و در پایان سازوکارهایی برای اسـتخراج معانی فراسیاقی ارائه کرده است.(اخوان‌مقدم، ۱۳۷-١٦٠)

چنان‌که ملاحظه می‌شود رویکرد آثار ذکر شده در جهت اثبات گستردهٔ معانی فراسـیاقی بـرای آیـات و فرازهای قرآنی است. در مقابل، نگاه پژوهش حاضر به معانی فراسـیاقی، نگـاهی انتقـادی و محدودکننـده است و در این راستا، ابتداء معانی فراسیاقی را به دو دسته تقسیم می‌کند تا مرز معـانی فراسـیاقی صـحیح و معتبر را از معانی فراسیاقی نادرست و نامعتبر نشان دهد. سپس حدود معانی فراسیاقی و سـازوکارهایی کـه برای استخراج این‌گونه معانی ارائه شده است مورد نقد قـرار می‌گیـرد و در نهایـت، دلایلـی کـه بـر معـانی فراسیاقی ارائه شده است، ارزیابی می‌شود.

۱- دسته‌بندی معانی فراسیاقی

برای ارزیابی اعتبار تفسیر فراسیاقی آیات و فرازهای قرآنـی، معـانی فراسـیاقی را می‌تـوان بـه دو دسـته

تقسیم کرد و اعتبار هر یک را جداگانه سنجید:

۱-۱- معانی فراسیاقی منطبق بر دلالت‌های زبانی و ضوابط عقلائی تعمیم

برخی فرازهای قرآنی به‌گونه‌ای هستند که در نگاه ضابطه‌مند عرفی، می‌توانند در خارج از سیاق نیز دارای معنای مستقل باشد. به تعبیر دیگر عموم مردم در مواجهه با برخی فرازهای قرآنی، با بهره‌گیری آگاهانه یا ناخودآگاه از دلالت‌های زبانی مانند دلالت مطابقی، تضمنی، التزامی، اقتضاء، تنبیه، اشاره و...(برای اطلاع از انواع دلالت‌ها نک: بابایی، ۳۱-۴۰) و یا ضوابط تعمیم مانند تنقیح مناط، الغاء خصوصیّت، طریق اولویت و مناسبت حکم و موضوع(برای آگاهی بیش‌تر از این ضوابط نک: لجنة الفقه المعاصر، ۱۷۷-۲۳۰)، معنای آن فراز قرآنی را به سیاق محدود نمی‌دانند، بلکه آن فراز را دارای معنایی فراگیر می‌بینند که معنای سیاقی، یکی از مصادیق آن معنای فراگیر محسوب می‌شود.

حجیّت و اعتبار این‌گونه معانی فراسیاقی از باب حجیّت ظواهر است؛ زیرا سیرهٔ عقلاء بر عمل به ظواهر کلام و لوازم عقلائی آن استوار است و در محاورات عرفی خود نیز از این دلالت‌ها و ضوابط بهره می‌برند و آن را معتبر می‌شمارند.

برای مثال در آیهٔ «إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكاً وَ هُدًى لِّلْعَالَمِينَ؛ فِيهِ آياتٌ بَيِّناتٌ مَقامُ إِبْراهِيمَ وَ مَنْ دَخَلَهُ كانَ آمِناً وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعالَمِينَ»(آل‌عمران: ۹۶-۹۷) فراز پایانی این آیه «مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعالَمِينَ» در سیاق تشریع حج، ظهور دارد در کفر مربوط به انکار وجوب حج و یا کفر به آیات و نشانه‌های الهی در مقام ابراهیم و یا یهودیانی که پس از اسلام‌آوردن با تشریع حج، کافر شدند؛ اما در نگاه منضبط عرفی، حج خصوصیّت ممتازی ندارد و مناط آیه که بی‌نیازی ذاتی خداوند از همهٔ جهانیان است را مشمول مصادیق خارج از سیاق می‌داند و در نتیجه، دلالت فراسیاقی آیه را چنین می‌بیند که کفر، ناشی از هرچیزی باشد هیچ ضرری به خداوندِ بی‌نیاز از جهانیان نمی‌رساند؛ بلکه در نگاه عرف حتی کفر نیز خصوصیّتی ندارد و فراز «فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعالَمِينَ» حتی در موارد عصیان بندگان نیز به طریق اولویت صادق است؛ زیرا وقتی کفر انسان‌ها هیچ ضرری به خداوند نمی‌رساند، عصیان آن‌ها نیز قطعاً ضرری به ساحت الهی وارد نخواهد کرد.

بسیاری از روایات اهل‌بیت(ع) که معانی فراسیاقی از قرآن ارائه کرده‌اند، بر اساس همین ضوابط عرفی و عقلائی بین مردم استوار است. برای نمونه، سیاق آیهٔ «لِيُنْفِقْ ذُو سَعَةٍ مِنْ سَعَتِهِ وَ مَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتاهُ اللَّهُ لا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلاَّ ما آتاها سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْراً»(طلاق: ۷) در ارتباط با امور مالی و عدم تکلیف مردان به پرداخت بیش از توان نفقه به همسران‌شان است اما در روایتی از امام صادق(ع) به فراز «لا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلاَّ ما آتاها» برای بیان عدم تکلیف مردم به معرفت(شناخت حقیقی خداوند

متعال) استناد شده است.(برقی، ۱/ ۲۷۷؛ کلینی، ۱/ ۱۶۳) این در حالی است که عرف و عموم عقلاء برای امور مالی، خصوصیّتی در حکم «تکلیف بیش از توان» متصور نمی‌دانند تا این حکم را به امور مالی منحصر بدانند. به عبارت دیگر عرف در این آیه خصوصیّت را ملغا می‌داند و حکم آن را به موارد دیگر تعمیم می‌دهد. همچنین ممکن است عقلاء، مناط نفی تکلیف به پرداخت نفقه بیش از توان را که در این آیه به آن اشاره شده است، همان حکم عقلی بر «قبح تکلیف بیش از توان» بدانند و در نتیجه تحقق این مناط در سایر موارد را دلیل توسعهٔ حکم به آن موارد می‌دانند؛ بر این اساس روایت امام صادق(ع)، در حقیقت بر همین برداشت عرفی و منضبط عقلاء در الغاء خصوصیّت و تنقیح مناط مبتنی است.

در روایت دیگری از امام صادق(ع) در مورد زنی که مالی را با اجازهٔ مصرف از آن به شوهرش داده بود، سؤال شد که امام(ع) با تلاوت آیهٔ «فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْساً فَكُلُوهُ هَنيئاً مَريئاً»(نساء: ٤) حلال بودن آن را با بیان فرمودند(کلینی، ٥/ ١٣٦)، در حالی‌که این آیه به قرینهٔ بخش ابتدائی آن، تنها به مهر و صداق زن‌ها ارتباط دارد «وَ آتُوا نساء صَدُقاتِهِنَّ نِحْلَةً فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْساً فَكُلُوهُ هَنيئاً مَريئاً».
روشن است که تعمیم این آیه به غیر صداق، بر اساس الغاء خصوصیّت است که ضابطه‌ای عقلائی است؛ زیرا وقتی عرف مدخلیتی برای یک خصوصیّت، در حکم متصور نداند، آن خصوصیّت را ملغا می‌داند و حکم را به موضوعات دیگر تعمیم می‌دهد.

همچنین سیاق آیهٔ «وَ جاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهادِهِ هُوَ اجْتَباكُمْ وَ ما جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ»(حج: ۷۸) به مسئلهٔ جهاد مرتبط است، اما در روایتی از امام صادق(ع) برای نفی حکم حرجی وضو گرفتن مشقت‌آمیز با رفع جبیره برای هر نماز، به فراز پایانی آیه «وَ ما جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ» استناد شده است.(کلینی، ۳/ ۳۳) این بدان دلیل است که در نگاه عرف، مناط آیه، نفی حرج دانسته می‌شود و در نتیجه، عرف آن را به خارج از سیاق تعمیم می‌دهد. منضبط بودن این‌گونه برداشت‌های فراسیاقی و منطبق بودن آن بر اصول عقلائی، دلیل تأیید و توصیهٔ امام به این‌گونه برداشت‌ها است که ضمن استناد به آیهٔ نفی حرج برای مسح بر جبیره، فرموده‌اند «يُعْرَفُ هَذَا وَ أَشْبَاهُهُ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ.»(همان) بر اساس آنچه گذشت این‌گونه تعمیم آیات به خارج از سیاق و این‌گونه برداشت‌های فراسیاقی، که بر اصول و قواعد عرفی محاورات عقلاء مبتنی است، اختصاصی به اهل‌بیت(ع) ندارد و دیگران نیز می‌توانند حکم آیاتی را که عرف برای موضوع آن‌ها خصوصیّتی قائل نیست یا به مناط قطعی حکم در آن‌ها دست یافته است، به خارج از سیاق تعمیم دهند.

البته روشن است که چنین برداشت‌های فراسیاقی منضبط و مطابق اصول عقلائی، اختصاصی به قرآن

کریم ندارد بلکه عقلاء در محاورات عادی و کلام‌های بشری نیز از این اصول عقلائی بهره می‌گیرند و به آن احتجاج می‌کنند.

در مجموع، معانی فراسیاقی مبتنی بر ضوابط عرفی، از باب حجیّت ظواهر الفاظ و لوازم آن، از طریق سیرهٔ عقلاء معتبر دانسته می‌شوند؛ اما نه اختصاص به قرآن کریم دارد و نه منحصر به روایات اهل‌بیت(ع) است.

۱-۲- معانی فراسیاقی خارج از دلالت‌های زبانی و ضوابط عقلائی تعمیم

برخی از فرازهای قرآن کریم دارای معنایی وابسته به سیاق‌اند به گونه‌ای که ضوابط عقلائی در تعمیم نظیر تنقیح مناط، الغاء خصوصیّت، طریق اولویت و... در آن‌ها کارایی ندارند و در نگاه عرف، آن آیات را نمی‌توان به خارج از سیاق تعمیم داد. برای نمونه فرازهای مشتمل بر قید یا شرط را نمی‌توان با برداشتی فراسیاقی، به موارد عدم تحقق قید و شرط توسعه داد.

به عنوان مثال در آیهٔ «یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لاتَتَّخِذُوا آباءَکُمْ وَإِخْوانَکُمْ أَوْلِیاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْکُفْرَ عَلَی الْإیمانِ»(توبه: ۲۳) نمی‌توان با نادیده گرفتن قیدی که در سیاق ذکر شده فراز «لاتَتَّخِذُوا آباءَکُمْ وَإِخْوانَکُمْ أَوْلِیاءَ» را به صورت مستقل معنا کرد و آن را به معنای نهی کلی از تولّی پدران و برادران تفسیر کرد. همچنین در آیهٔ «وَإِنْ کُنْتُمْ مَرْضی أَوْ عَلی سَفَرٍ أَوْ جاءَ أَحَدٌ مِنْکُمْ مِنَ الْغائِطِ أَوْ لامَسْتُمُ نساء فَلَمْ تَجِدُوا ماءً فَتَیَمَّمُوا صَعیداً طَیِّباً فَامْسَحُوا بِوُجُوهِکُمْ وَأَیْدیکُمْ» نمی‌توان با نادیده گرفتن قیود موجود در سیاق و ادعای معنایی فراسیاقی، حکم تیمّم را حتی در صورت امکان وضو، جاری دانست و تیمّم را در عرض وضو، به منزلهٔ واجب تخییری قلمداد کرد؛ زیرا استخراج این‌گونه معانی فراسیاقی که بر ضوابط و اصول عقلائی عرف مبتنی نیست، فاقد حجیّت عرفی و شرعی است و هیچ دلیلی بر اعتبار این‌گونه معانی خارج از ضابطه‌ای نه در عرف و نه در شرع یافت نمی‌شود.

بی‌اعتباری این‌گونه معانی فراسیاقی به این دلیل است که برای یک جمله یا فراز بدون قرائن متصل به آن، اساساً ظهوری منعقد نشده است تا معتبر شناخته شود. ظهور یک فراز پیوسته به قرائن صدر و ذیلش، تنها در همان معنای سیاقی است و هیچ ظهوری برای آن، جز ظهور مجموعی شکل نمی‌گیرد تا از اعتبار آن بحث شود. ضوابط عقلائی تعمیم نیز در این موارد جریان ندارند؛ پس یک فراز تقطیع شده، فاقد دلالت معتبر در چهارچوب دلالت‌های زبانی و ضوابط عقلائی تعمیم است و بر این اساس، اگر یک معنای فراسیاقی را به یک فراز تقطیع شده از قرآن کریم منتسب کنیم، در حقیقت معنای بدون دلیلی را به خداوند نسبت داده‌ایم که از نظر علمی، باطل است و از نظر تکلیفی حرام محسوب می‌شود.

در بین عموم مردم و بر طبق سیرهٔ عقلاء در محاورات عرفی نیز هیچ‌گاه معانی فراسیاقی بی‌ضابطه از

سخنان تقطیع شده، معتبر شناخته نمی‌شود؛ بلکه عقلاء این‌گونه معانی را که بر اثر تقطیع سخن از قـرائنش به‌دست می‌آید، تقبیح و مذمت می‌کنند و انتساب آن را به گویندهٔ سخن انکار می‌کنند.

البته در روایات معصومین(ع) گاهی چنـین اسـتنادات فراسـیاقی و خـارج از ضـوابط و اصـول عرفـی مشاهده می‌شود. برای نمونه، آیه‌ای که در روایات متعدّد و در سنت قطعی، برای شکستن و قصر نماز به آن استناد شده است، مقیّد به نماز مسـافر در کـارزار جنـگ و در حـال خـوف از حملـهٔ دشـمن اسـت: «وَإِذَا ضرَبْتُمْ فىِ الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكمُ جُنَاحٌ أَن تَقْصرُواْ مِنَ الصَّلَوةِ إِنْ خِفْتُمْ أَن يَفْتِنَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُواْ إِنَّ الْكَافِرِينَ كاَنُواْ لَكمُ عَدُوًّا مُّبِينًا؛ وَ إِذَا كُنتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَوةَ فَلْتَقُمْ طَائفَةٌ مِّنهُْم مَّعَكَ وَ لْيَأْخُذُواْ أَسْلِحَتهَُمْ فَإِذَا سَجَدُواْ فَلْيَكُونُواْ مِن وَرَائكُمْ وَ لْتَأْتِ طَائفَةٌ أُخْرَى لَمْ يُصَلُّواْ فَلْيُصَلُّواْ مَعَكَ وَ لْيَأْخُذُواْ حِذْرَهُمْ وَ أَسْلِحَتهَُمْ وَدَّ الَّذِينَ كَفَرُواْ لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَ أَمْتِعَتِكمُ فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُم مَّيْلَةً وَاحِدَةً وَ لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِن كاَنَ بِكُمْ أَذًى مِّن مَّطَرٍ أَوْ كُنتُم مَّرْضىَ أَن تَضَعُواْ أَسْلِحَتَكُمْ وَ خُذُواْ حِذْرَكُمْ إِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْكَفِرِينَ عَذَابًا مُّهِينًا»(نساء: ۱۰۱-۱۰۲)

روشن است که اگر در این زمینه، روایات متعدّد و معتبر در شکسته شدن نمـاز مسـافر در غیـر جنـگ وجود نداشت، هیچ‌یک از افراد عرف بر اساس ضوابط و فهم عرفی، قیدِ «إِنْ خِفْتُمْ أَن يَفْتِنَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُواْ» و سیاق آیه را نادیده نمی‌گرفت و حکم شکستن نماز را از سفر جنگی به سفر غیرجنگی تعمیم نمی‌داد.

البته این‌گونه تفاسیر فراعرفی معصومین(ع) از آیات قـرآن کـریم، بـه اسـتفاده‌های فراسـیاقی منحصـر نیست، بلکه در بسیاری از روایات، گاه واژگان و مفردات قرآن نیز به معانی غیرعرفی تفسیر شـده‌اند؛ بـرای مثال در آیهٔ «قُلْ أَ رَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ ماؤُكُمْ غَوْراً فَمَنْ يَأْتيكُمْ بِماءٍ مَعينٍ»(ملـک: ۳۰) واژهٔ «مـاء» بـه «امـام» تفسـیر شـده اسـت(عریضـی، ۳۲۷؛ کلینـی، ۱/ ۳٤۰؛ نعمـانی، ۱۷٦) در حالی‌کـه چنـین معنـایی نـه در کتاب‌های لغت برای واژهٔ «ماء» بیان شده است و نه در محاورات عرفی. همچنـین در آیـهٔ «مَـرَجَ الْبَحْـرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ ... يخَرُجُ مِنهُْمَا اللُّؤْلُؤُ وَ الْمَرْجَانُ»(الرحمن: ۱۹ و ۲۲) واژهٔ «البحرین» به حضـرت علـی(ع) و حضرت فاطمه(س) و «اللؤلؤ و المرجان»، به امام حسن(ع) و امام حسـین(ع) تفسـیر شـده اسـت(فرات کوفی، ٤٦۰) یا در آیهٔ «وَ أَنْ لَوِ اسْتَقامُوا عَلَى الطَّريقَةِ لَأَسْقَيْناهُمْ ماءً غَدَقاً»(جن: ١٦) تعبیر «ماء غدقا»، به علم کثیر از ناحیهٔ ائمه(ع) تفسـیر شـده است(طبرسـی، ۱۰/ ٥٦۰؛ اسـترآبادی، ۷۰٤) و در آیـهٔ «إِنَّ عِـدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنا عَشَرَ شَهْراً في كِتابِ اللَّهِ...»(توبـه: ۳٦) نیـز معنـای «اثْنـا عَشَـرَ شَـهْراً»، دوازده امـام معصوم(ع) معرفی شده است.(طوسی، الغیبة، ۱٤۹)

به هر حال این‌گونه معانی خارج از ضوابط عرفی، چه بطن قرآن نامیده شود چه نام دیگری بر آن نهـاده

شود، تنها به دلیل عصمت معصومین(ع) و آگاهی از علوم غیب و دارا بودن شأن تشریع یا تبیین شـریعت و تنها از باب تعبّد پذیرفته می‌شود؛ چه این‌گونه معانی فراعرفی، در زمرهٔ معانی فراسـیاقی باشـد چـه معـانی نامتعارف مفردات؛ اما این‌گونه معانی فراعرفی، از سایر مردم که نه به علوم غیبی و الهی دسترسی دارند و نه دارای شأن تشریع و تبیین شریعت‌اند و نه از خطا و اشتباه معصوم‌اند، پذیرفتنی نیست، بلکه حتی به چنین برداشت‌هایی خارج از ضوابط عرفی، مُجاز نیستند؛ چرا که به دلیل مبتنی نبودن بر ضابطهٔ معتبـر، تفسـیری ذوقی و سلیقه‌ای محسوب شده و از مصادیق تفسیر به رأی به شمار می‌آید.

بر این اساس، معانی فراسیاقی که منطبـق بـر اصـول و ضـوابط عرفـی نیسـتند، از شـؤون اختصاصـی معصومین(ع) به شمار می‌آید و از باب تعبّد پذیرفته می‌شود؛ امـا از سـایر مـردم نـه پـذیرفتنی اسـت و نـه شرعیّت دارد.

۲- مرز معانی فراسیاقی معتبر از نامعتبر

بر اساس آنچه گذشت می‌توان دریافت که ملاک معنای فراسیاقی معتبر از نامعتبر، همـان چهـارچوب دلالت‌های زبانی و ضوابط عقلائی تعمیم است؛ اگر در این چهارچوب بتوان از یک فـراز قرآنـی، معنـایی فراسیاقی استخراج کرد، آن معنای فراسیاقی معتبر خواهد بود و می‌توان مقصود بودن آن را به قـرآن کـریم و خداوند متعال نسبت داد. اما اگر یک معنا خارج از دلالت‌های زبانی و ضـوابط عقلائـی تعمـیم و تنهـا بـا تقطیع یک فراز از آیات قرآن کریم استخراج شود، فاقد اعتبار علمی و شـرعی اسـت و انتسـاب آن معنـا بـه قرآن کریم و خداوند متعال، صحیح نیست مگر آن‌که آن معنا توسط شخصی معصوم و آگاه به علوم غیبی و باطن شریعت ارائه شود که در این صورت تعبّداً پذیرفته می‌شود.

به‌نظر می‌رسد تنها راهی که از ورود انبوه تفاسیر ذوقی و سلیقه‌ای به قرآن کریم جلوگیری می‌کند، تکیه بر عرفی و عقلائی بودن ضوابط استخراج معـانی فراسـیاقی اسـت؛ زیـرا در غیـر این‌صـورت، هـر مکتـب انحرافی و ساختگی و هر فرقهٔ باطلی می‌تواند با تقطیع فرازی از آیات قرآن، ایـده‌های باطـل خـود را مـورد تأیید قرآن و خداوند متعال جلوه دهد.

البته باورمندان به معانی فراسیاقی قرآن نیز تلاش کرده‌اند ضوابط و حدودی برای انبوه معانی احتمـالی خارج از سیاق تعیین کنند. برای مثال برخی از نویسندگان، مباینت صریح معنای فراسیاقی با سیاق را مـانع اعتبار معنای فراسیاقی دانسته‌اند؛ گرچه هماهنگ نبودن معنا بـا سـیاق را مـانع ندانسـته‌اند.(ایازی، ٤٧٤) مشخص است که در این‌صورت، انبوه معانی فراسیاقیِ مبتنی بر تقطیع آیات و ناهماهنگ با سیاق، به شرط عدم مباینت و تناقض صریح با سیاق، معتبر تلقی می‌شود.

برخی نیز اعتبار معنای فراسیاقی را به سازگاری با معارف مسلّم و معتبر دینی و قرآنی و مسلّمات یقینی عقلی و خارجی منوط دانسته‌اند.(اسعدی، ۳۳٤) در این‌صورت معارف خودساخته، احکام بی‌پشتوانه، مکارم اخلاقی جعلی، مکاتب و فرق جعلی و... اگر در جملات تقطیع شدهٔ آیات و عاری شده از هرگونه قرائن، گنجانده شوند، پذیرفته می‌شوند و حتی به عنوان مقصود فراسیاقی آیات قرآن، به خداوند متعال نسبت داده می‌شوند، تنها با این شرط که به اندازه‌ای فاحش نباشند که با مسلّمات دینی و عقلی تعارض داشته باشند.

برخی دیگر نیز شرایط و ملاک‌های تقطیع فرازهای قرآن کریم را توجه به جنبه‌های ادبی، توجه به مرجع ضمیرها، توجه به اصول دین و مذهب و روح کلی قرآن، آگاهی به احکام آیات منسوخ، توجه به مدلول آیات متشابه، توجه به نقش تفسیر قرآن به قرآن برشمرده‌اند.(نک: پیروزفر و جمالی‌راد، ٩٤-٩٦) برخی دیگر ساز و کار توسعهٔ دلالت‌های قرآنی را ملاحظهٔ زبان و ادبیات عرب، قابلیّت مفسر، تفقّه و ژرف‌نگری وی، آگاهی از دلایل عقلی و شرعی و استخراج روش برداشت اهل‌بیت(ع) برشمرده‌اند.(اخوان‌مقدم، ١٥٧-١٥٩)

این شرایط و سازوکارها هرچند لازم است اما برای دفع آرای ذوقی و سلیقه‌ای از قرآن کریم کافی نیست و بی‌ضابطه بودن برداشت‌های خارج از چهارچوب دلالت‌های عقلائی، راه ورود ذوق و سلیقه به قرآن کریم را باز نگه می‌دارد و موجب می‌شود هر شخصی بتواند نظرات شخصی خود را با استناد به فراز تقطیع‌شده‌ای از قرآن کریم، به خداوند متعال نسبت دهد. بر این اساس، تنها راه دفع ذوقیّات و تفاسیر شخصی از قرآن کریم، اشتراط قرار داشتن معنای فراسیاقی در چهارچوب اصول و ضوابط عقلائی است.

۳- ارزیابی دلایل باورمندان به وجود معانی فراسیاقی بی‌ضابطه در قرآن

منظور از معانی فراسیاقی بی‌ضابطه، آن دسته از معانی فراسیاقی است که بر هیچ‌یک از دلالت‌های زبانی(مطابقی، تضمنی، التزامی، اقتضاء، تنبیه، اشاره و...) استوار نیست و ضوابط عرفی و عقلائی تعمیم(الغاء خصوصیّت، تنقیح مناط، طریق اولویت، تناسب حکم و موضوع) در آن‌ها جریان ندارد.

عموم مردم با فرهنگ‌ها و زبان‌های مختلف، برای این‌گونه معانی فراسیاقی بی‌ضابطه که در تقطیع سخن از قرائنش ریشه دارد، ارزشی قائل نیستند و در سخنان و متون خویش، آن را بی‌اعتبار می‌دانند؛ اما برخی نسبت به قرآن کریم ادعا کرده‌اند که فرازهای آن بر خلاف متون بشری، دارای ویژگی انحصاری و خاصی است که خارج از سیاق نیز دارای معنایی مستقل و معتبر است.

بنابراین، لازم است دلایل این ادعا مورد ارزیابی قرار گیرد که آیا این دلایل می‌توانند چنین ویژگی خاصی را برای قرآن کریم اثبات کنند، یا آن‌که قرآن کریم نیز به زبان مردم است و دلالت‌های آن تابع دلالت‌های رایج در میان عرف مردم است.

۳-۱- استناد اهل‌بیت(ع) به فرازهای مستقل آیات

اساسی‌ترین مستندی که برای ادعای استقلال فرازهای قرآن به صورت مشترک توسط همۀ باورمندان به این نظریه ارائه شده است، روایاتی است که در آن‌ها به فرازهای مستقل آیات قرآنی استناد شده و معنایی فراسیاقی از فرازی از آیه استخراج شده است.(نک: عابدینی، ۵۱-۶۱؛ ایازی، ۴۸۰-۴۸۷؛ اسعدی، ۳۷۹-۴۱۷؛ باقریان، ۸۷-۸۹؛ پیروزفر و جمالی‌راد، ۸۹-۹۰؛ اخوان‌مقدم، ۱۴۳-۱۵۷)

استدلال به این روایات با این تقریر همراه است که اهل‌بیت(ع) با ارائۀ این معانی فراسیاقی از فرازهای قرآن، این نکته را به عموم مردم آموخته‌اند که معانی آیات را نباید در سیاق محدود دانست؛ بلکه هر فراز از قرآن کریم، به صورت مستقل دارای معنایی خارج از سیاق است.

نقد استدلال به استناد اهل‌بیت(ع)

توجه به این نکته ضروری است که بسیاری از روایات اهل‌بیت(ع) در استناد به معانی فراسیاقی، بر ضوابط عرفی تعمیم منطبق است؛ چنان‌که نمونه‌ای از این روایات در استناد فراسیاقی و ضابطه‌مند به آیاتی چون «لايُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلاَّ ما آتاها»(طلاق: ۷)، «فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْساً فَكُلُوهُ هَنيئاً مَريئاً»(نساء: ٤) و «وَما جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ»(حج:۷۸) بیان شد.

از سوی دیگر، برخی از روایاتی که ممکن است به عنوان تعمیم فراسیاقی خارج از ضوابط عرفی محسوب شوند، در حقیقت اقتباس از قرآن و نه تفسیر آیۀ قرآن و بیان معنای آیه‌اند. برای نمونه امام حسین(ع) هنگام خروج از مدینه، آیۀ «فَخَرَجَ مِنْها خائِفاً يَتَرَقَّبُ قالَ رَبِّ نَجِّني مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمينَ»(قصص: ۲۱) و هنگام ورود به مکه، آیۀ «وَ لَمَّا تَوَجَّهَ تِلْقاءَ مَدْيَنَ قالَ عَسى رَبِّي أَنْ يَهْدِيَني سَواءَ السَّبيلِ»(قصص: ۲۲) را تلاوت کرده‌اند(ابومخنف، ۸۵-۸٦) که تلاوت این آیات تنها برای اشاره به تشابه شرایط ایشان با شرایط حضرت موسی(ع)، و نه به معنای تفسیر این آیات یا نزول آن‌ها در شأن ایشان بوده است. همچنین از امام صادق(ع) روایت شده است که امام زمان(ع) پس از ظهور، آیۀ «فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ»(شعراء: ۲۱) را تلاوت می‌کند(نعمانی، ۱۷٤) که آن نیز به حضرت موسی (ع) و خوف وی از فرعون و مأموران او مربوط است و به صورت ضمنی، به تشابه شرایط امام زمان(ع) به شرایط حضرت موسی(ع) اشاره دارد.

اقتباس از آیات قرآن کریم حتی ممکن است به بازآفرینی معنای آیه بینجامد و معنای متفاوتی از معنای

آیه به دنبال داشته باشد؛ چنان‌که در روایت امام رضا(ع) آمده است: «إِنْ سَرَّكَ أَنْ تَكُونَ لَكَ مِنَ الثَّوَابِ مِثْلَ مَا لِمَنِ اسْتُشْهِدَ مَعَ الْحُسَيْنِ فَقُلْ مَتَى مَا ذَكَرْتَهُ يا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزاً عَظِيما»(صدوق، ۱۳۰) عبارت «يا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزاً عَظِيما»(نساء: ۷۳) اقتباس از آیهٔ قرآن کریم است که در قرآن کریم از زبان منافقان نقل شده و مقصود آن‌ها از «فوز عظیم» نیز غنیمت‌های جنگ و منافع دنیایی است؛ اما در این روایت، «فوز عظیم» به معنای شهادت در رکاب امام حسین(ع) و برخورداری از منافع معنوی و اخروی در نظر گرفته شده است.

این‌گونه اقتباس‌ها از آیات قرآن کریم، می‌تواند اغراض و انگیزه‌های گوناگونی از قبیل تبرّک و تیمّن، تقریب به ذهن، تشبیه و تمثیل موضوعی به موضوع آیه، تفأل به خیر، بر طرف کردن استنکار مخاطب و... را به همراه داشته باشد و از آن‌جا که در مقام تفسیر و بیان معنای آیات نیستند، نباید آن را معنایی فراسیاقی از آیه به شمار آورد و آن فراز را فرازی مستقل محسوب کرد.

بنابراین تنها بخش اندکی از روایات اهل‌بیت(ع)، از چهارچوب دلالت‌های زبانی و ضوابط عرفی خارج است که این روایات نیز در حقیقت، بیانگر باطن قرآن به شمار می‌آیند نه ظاهر آن؛ زیرا ظاهر قرآن آن است که عموم مردم با ضوابط متداول در محاوراتشان توان درک آن را داشته باشند؛ حال آن‌که این دسته از معانی، از ضوابط عرفی خارج است.

روشن است که بیان باطن قرآن به افرادی اختصاص دارد که به باطن قرآن آگاه باشند؛ پس بیان معانی فراسیاقی آیات به اهل‌بیت(ع) اختصاص دارد که از بطون قرآن کریم آگاهند. قیاس کردن کسانی که به پشتوانهٔ عصمت، آگاهی از علوم غیب و الهی و دارا بودن شأن تشریع، معارفی را خارج از ضوابط عرفی از باطن آیات قرآن استخراج کرده‌اند با افراد فاقد عصمت، علم غیب و شأن تشریع، اشتباهی بزرگ و قیاس مع‌الفارق است.

اگر استناد اهل‌بیت(ع) به فرازهایی از قرآن بر خلاف ضوابط عرفی، به عنوان یک روش برای عموم مردم تجویز شود، در این صورت تأویل اهل‌بیت(ع) از مفردات قرآن کریم و بیان بطون قرآن کریم -که نمونه‌های آن ذکر شد- نیز باید به منزلهٔ یک روش عمومی تلقی شود و برای هر کس جایز باشد که مفردات قرآن کریم را مطابق ذوق و سلیقهٔ خود تأویل ببرد و از هر واژه‌ای در قرآن، هر معنایی که پسندش باشد استخراج کند و به خداوند نسبت دهد.

همچنین اگر عملکرد انحصاری اهل‌بیت(ع)، مجوّزی برای عموم مردم تلقی شود، با توجه به تخصیص عام‌های قرآن کریم در روایات معصومین(ع)، باید برای عموم مردم نیز تخصیص عام‌های قرآن

کریم را جایز دانست و اجازه داد هر شخصی هر یک از عموم قرآن را به خواست خود تخصیص بزند.

البته روشن است که تخصیص عام‌ها، تأویل مفردات آیات و بیان بطون قرآن کریم از سوی اهل‌بیت(ع) به پشتوانۀ آگاهی ایشان از علوم غیب، عصمت و شأن تشریع است؛ همچنان‌که بیان معانی فراسیاقی خارج از ضوابط عرفی نیز با همین پشتوانه است. بنابراین، قیاس اهل‌بیت(ع) با مردم عادی صحیح نیست و تفسیر فراسیاقی خارج از ضوابط عرفی، هرچند برای اهل‌بیت(ع) جایز است، برای دیگران ممنوع است.

به نظر می‌رسد روایاتی که تفسیر قرآن را از عقل مردم عادی بسیار دور معرفی می‌کند «... إِنَّ لِلْقُرْآنِ بَطْناً وَ لِلْبَطْنِ بَطْناً ... لَیْسَ شَیْءٌ أَبْعَدَ مِنْ عُقُولِ الرِّجَالِ مِنْ تَفْسِیرِ الْقُرْآنِ»(برقی، ۲/ ۳۰۰؛ برای اطلاع از دیگر نقل‌های مشابه همین روایت نک: عیاشی، ۱/ ۱۱-۱۲ و ۱۷)، ناظر به این‌گونه معانی باطنی و خارج از ضوابط عرفی است که استخراج آن از آیات قرآن کریم، به آگاهی از علوم غیب نیاز دارد و در نتیجه برای غیر معصومین پنهان و دست‌نیافتنی است.

از سوی دیگر، در برخی روایات اهل‌بیت(ع)، تعمیم بدون ضابطۀ آیات و غفلت از توجه به سیاق و فضای نزول آیه، مذموم شده است؛ چنان‌که روایت شده وقتی به امام رضا(ع) گزارش دادند که برخی از مردم کوفه با استناد به عمومیت آیۀ «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبيلا»(نساء: ۱٤۱) مدعی‌اند که امام حسین(ع) کشته نشده بلکه به آسمان رفته است، امام رضا(ع) آنان را تکذیب کرد و مقصود از نفی سبیل در آیه را تنها نفی حجت علیه مؤمنان معرفی فرمود.(صدوق، ۲/ ۲۰۳-۲۰٤) این تفسیر امام، بر سیاق آیه مبتنی است؛ زیرا سیاق بیانگر آن است که در مقام محاکمۀ روز قیامت، کافران هیچ حجتی علیه مؤمنان ندارند: «فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبيلاً»(نساء: ۱٤۱)

در روایت دیگری نیز نقل شده است که عمومیت آیۀ «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبيلا»(نساء: ۱٤۱) برای شخصی شبهه شده بود که از حضرت علی(ع) پرسید: پس چگونه است که کافران علیه مؤمنان می‌جنگند و گاه پیروز می‌شوند و عده‌ای از مؤمنان را به قتل می‌رسانند؟ حضرت علی(ع) نیز در پاسخ به او فقط به سیاق آیه تذکر می‌دهد و به او می‌گوید: نزدیک بیا و سپس می‌فرماید: «فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبيلاً»(نساء: ۱٤۱) (حاکم‌نیشابوری، ۲/ ۳۳۸؛ طبری، ٥/ ۲۱٤)

بر این اساس، استخراج معانی فراسیاقی خارج از ضابطه، از شؤون خاصّ اهل‌بیت(ع) است و توسط افراد عادی، بی‌اعتبار و ممنوع است.

۳-۲- عدم پیوستگی موضوعی آیات

از دیگر مستنداتی که برای استقلال فرازهای قرآنی به آن تمسک شده است، وجود شأن نزول مستقل برای فرازهای قرآنی مانند آیهٔ تطهیر[۱] و آیهٔ إکمال[۲] است که ارتباط موضوعی با فراز قبل و بعد خود ندارند و نشان می‌دهند که فرازهای قرآن کریم را باید مستقل معنا کرد.(نک: باقریان، ۸۵-۸٦)

در این زمینه به این روایت نیز استناد شده است که «...إِنَّ لِلْقُرْآنِ بَطْناً وَلِلْبَطْنِ بَطْناً... لَيْسَ شَيْءٌ أَبْعَدَ مِنْ عُقُولِ الرِّجَالِ مِنْ تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ إِنَّ الآيَةَ يَكُونُ أَوَّلُهَا فِي شَيْءٍ وَآخِرُهَا فِي شَيْءٍ وَهُوَ كَلَامٌ مُتَّصِلٌ مُنْصَرِفٌ عَلَى وُجُوهٍ»(برقی، ۲/ ۳۰۰؛ نک: عیاشی، ۱/ ۱۱-۱۲ و ۱۷) و این روایت شاهدی بر استقلال معنایی ابتداء و انتهای آیه تلقی شده است.(نک: باقریان، ۸٤-۸۵؛ پیروزفر و جمالی‌راد، ۸۹)

نقد استدلال به عدم پیوستگی موضوعی آیات

اولاً: عدم پیوستگی موضوعی آیات کلیّت ندارد و این‌گونه نیست که تمام آیات قرآن کریم، مجموعه‌ای از جملات بی‌ارتباط باشند و ابتدا و انتهای آیات، فرازهایی نامربوط محسوب شوند که هر کدام، دارای معنایی مستقل باشد. به تعبیر دیگر، جملات معترضه در قرآن کریم همانند سخنان بشری، در موارد خاص و محدودی به کار می‌روند که البته به قرینه و دلیل نیاز دارد. بنابراین وجود چند فراز معترضه در قرآن کریم، نمی‌تواند استقلال تمام فرازهای قرآن کریم را نتیجه دهد؛ زیرا موجبهٔ جزئیه، نتیجهٔ کلی به دنبال ندارد.

ثانیاً: در انعقاد و اعتبار سیاق دو شرط مطرح است که هیچ‌یک در مورد آیهٔ تطهیر و آیهٔ اکمال محقَّق نیست؛ شرط اول آن است که پیوستگی فرازها در مرحلهٔ نزول احراز شود؛ زیرا سیاق به عنوان یک قرینهٔ پیوسته، در جایی منعقد است که در هنگام استعمال و صدور کلام، این پیوستگی وجود داشته باشد.(نک: مصباح‌یزدی، ۲/ ۱۲۳-۱۲۵؛ رجبی، ۱۰٤-۱۰۷؛ بابایی و دیگران، ۱۲۹-۱۳۲) این در حالی است که استقلال نزول فرازهایی مانند آیهٔ تطهیر و آیهٔ اکمال با روایات متعدّد اثبات شده است و جایگاه کنونی آن‌ها ذیل آیهٔ دیگر، چه توقیفی و به دستور پیامبر(ص) و چه به اجتهاد کاتبان وحی دانسته شود، موجب نمی‌شود که سیاقی که در هنگام نزول وجود نداشته، با تغییر جایگاه ایجاد شود.(طباطبایی، ۱٦/ ۳۱۱-۳۱۲ و ۵/ ۱٦۷-۱٦۸)

۱- «وَ قَرْنَ في بُيُوتِكُنَّ وَ لا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجاهِلِيَّةِ الْأُولى وَ أَقِمْنَ الصَّلاةَ وَ آتينَ الزَّكاةَ وَ أَطِعْنَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ إِنَّما يُريدُ اللَّـهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهيراً» (احزاب: ۳۳)

۲- «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَ الدَّمُ وَ لَحْمُ الْخِنْزيرِ وَ ما أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَ الْمُنْخَنِقَةُ وَ الْمَوْقُوذَةُ وَ الْمُتَرَدِّيَةُ وَ النَّطيحَةُ وَ ما أَكَلَ السَّبُعُ إِلاَّ ما ذَكَّيْتُمْ وَ ما ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ وَ أَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلامِ ذلِكُمْ فِسْقٌ الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذينَ كَفَرُوا مِنْ دينِكُمْ فَلا تَخْشَوْهُمْ وَ اخْشَوْنِ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتي وَ رَضيتُ لَكُمُ الْإِسْلامَ ديناً فَمَنِ اضْطُرَّ في مَخْمَصَةٍ غَيْرَ مُتَجانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحيمٌ» (مائده: ۳)

شرط دومِ انعقاد سیاق، پیوستگی موضوعی است؛ زیرا در صورت معترضـه بـودن یـک فـراز و جملـه، معنای یک جمله بر معنای جملۀ دیگر تکیه نـدارد و سـیاق واحـد شـکل نگرفتـه است.(مصـباح‌یزدی، ۲/ ۱۲۳؛ رجبی، ۱۰۹-۱۱۰؛ بابایی و دیگران، ۱۳٦-۱۳۷) این در حالی است که معترضه بودن آیۀ تطهیر و آیۀ اکمال، از قرائن موجود در آیه و همچنین روایات مربوطه، احراز شده است.

بر این اساس صحیح نبودن تمسک به سیاق در آیۀ تطهیر و آیۀ اکمال، به دلیل عدم انعقاد سیاق است نه به دلیل عدم اعتبار سیاق. به عبارت دیگر عدم تحقق شروط انعقاد سیاق در برخی آیات، نبایـد دسـتاویزی برای نادیده گرفتن سیاق در سایر آیات و مستقل دانستن تمام فرازهای قرآن کریم قرار گیرد.

ثالثاً: مطابق تقریر برخی از قرآن‌پژوهان، دلالت آیۀ تطهیر و آیۀ اکمـال در چهـارچوب فرازهـای آیـه و آیات همجوار توجیه‌پذیر است؛ در آیات همجوار با آیۀ تطهیر، ابتداء پیامبر(ص) مخاطب بود «یا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْواجِكَ...»(احزاب: ۲۸) و سپس با تغییر خطاب و به اصطلاح «التفات»، به‌صورت مستقیم به زنـان پیامبر(ص) خطاب شده است «يَانِسَاءَ النَّبِي...»(احزاب: ۳۰ و ۳۲) و در نهایت در فراز تطهیر «إِنَّمَا يُرِيـدُ اللَّهُ...»(احزاب: ۳۳) با خطاب دوباره به پیامبر(ص) یادآور می‌شود که کلیۀ این اوامر و نـواهی کـه ایشـان مأمور ابلاغ آنها به همسران خود است، برای پاسداری از پاکی و قداست خاندان نبـوت اسـت کـه مبـادا از ناحیۀ آنان عیب و نقصی بر خاندان وحی عارض شود.(نک: عاملی، ٦۳-٦٥ و ۹۳-۹٥؛ فقهی‌زاده، ۱۱۰-۱۱٦) همجوار بودن آیۀ اکمال در کنار احکام مربوط به خوراکی‌ها نیز از این جهت دانسته شده کـه معرفـی حضرت علی(ع) به عنوان ولی و جانشین پیامبر(ص)، مشابه پیامدی بود که با نسخ برخی احکام تورات و کامل شدن احکام خوراکی‌ها به همراه داشت؛ زیرا اسلام با منسوخ کردن برخی احکام جـاهلی و تـورات و همچنین تعیینِ جانشین بعد از وفات مقام رسـالت، بـه کمـال رسـید کـه یـأس کفّـار و یهـود را بـه دنبـال داشت.(نک: حجتی و بی‌آزارشیرازی، ۳/ ٤٥-٤۷؛ فقهی‌زاده، ۱۰٦-۱۰۸)

رابعاً: روایت ذکر شده به قرینۀ صدر آن، ناظر به باطن قرآن است «إِنَّ لِلْقُرْآنِ بَطْناً وَ لِلْبَطْنِ بَطْنـاً» و بـه همین دلیل این‌گونه تفاسیر باطنی، دور از عقل مردم عادی دانسته شده است. روشن است که اگر هر فرازی از قرآن کریم دارای معنایی مستقل بود، فهم و تفسیر فرازهای قرآنی بسیار ساده و آسان بـود در حالی‌کـه در این روایت، این مسئله دلیلی بر دور بودن فهم و تفسیر قرآن از عقل مردم دانسته شده است که نشان می‌دهد ناظر به فهم و تفسیر باطن قرآن است. به هر حال این روایت نشان می‌دهد کـه ایـن روش تفسـیر قـرآن، در دسترس عقل مردم عادی نیست و به شأن و علوم خاصی نیاز دارد که به جـز معصـومین(ع)، سـایرین از آن بی‌بهره‌اند.

۳-۳- ذو وجوه بودن قرآن

ذووجوه بودن قرآن کریم به معنای تعدّد معانی آیات قرآن کریم، یکی دیگر از مستندات باورمندان به استقلال فرازهای قرآنی است. از پیامبر اکرم(ص) نقل شده است که «الْقُرْآنُ ذَلُولٌ ذُو وُجُوهٍ فَاحْمِلُوهُ عَلَى أَحْسَنِ وُجُوهِهِ.»(دارقطنی، ٤/ ٦٩؛ ابن‌ابی‌جمهور، ٤/ ١٠٤) در روایت دیگری از پیامبر اکرم(ص) چنین نقل شده است: «لا يَفْقَهُ الْعَبْدُ كُلَّ الْفِقْهِ حَتَّى يَرَى لِلْقُرْآنِ وُجُوهًا كَثِيرَةً.»(ابن‌عبدالبر، ۲/ ۸۱۳) در وصیت امام علی(ع) به ابن‌عباس برای احتجاج با خوارج نیز چنین آمده است: «لَا تُخَاصِمْهُمْ بِالْقُرْآنِ فَإِنَّ الْقُرْآنَ حَمَّالٌ ذُو وُجُوهٍ تَقُولُ وَيَقُولُونَ وَلَكِنْ حَاجِجْهُمْ بِالسُّنَّةِ فَإِنَّهُمْ لَنْ يَجِدُوا عَنْهَا مَحِيصا.»(شریف‌رضی، ٤٦٥)

برخی با استناد به این‌گونه روایات، زبان قرآن را دارای ویژگی ممتاز از زبان متعارف عمومی تلقی کرده و با استناد به ذو وجوه بودن قرآن، آن را ناظر به تعدّد و گوناگونی ابعاد معنایی قرآن دانسته‌اند.(اسعدی، ۱۱۸)

نقد استدلال به ذو وجوه بودن قرآن

اولاً: روایاتی که قرآن را «ذو وجوه» معرفی می‌کنند، هیچ‌یک بر صحت تمام وجوه دلالت ندارند؛ بلکه در مقام گوشزد کردن این مطلب اند که از میان معانی و وجوه صحیح و باطل برای یک آیه، لازم است آیه بر وجه صحیح حمل شود. تعبیر «فَاحْمِلُوهُ عَلَى أَحْسَنِ وُجُوهِهِ» در روایت نخست صریح در این مطلب است که از میان وجوه متعدّد، لازم است آیه را تنها بر بهترین وجه حمل کرد؛ روشن است که اگر مقصود اعتبار تمام وجوه بود، گفته می‌شد: «فاحملوه علی جمیع وجوهه». روایت دوم نیز که تفقه کامل را بر درک وجوه متعدّد از قرآن متوقف می‌داند برای همین است که شخصی با نگاه سطحی و درک یک وجه نادرست از آیه، آن را به قرآن مستند نکند؛ بلکه با ژرف‌اندیشی وجوه متعدّد آیه را ملاحظه کند و وجه صحیح را استخراج کند. روایت حضرت علی(ع) نیز به صراحت همین مطلب را می‌رساند که آیات قرآن دارای وجوه درست و نادرست است که خوارج با استناد به وجه نادرست از آیات، به جدال بی‌حاصل مشغول می‌شوند.

بر این اساس وصف «ذو وجوه» بودن برای قرآن کریم، به معنای تعدّد وجوه و معانی معتبر نیست؛ بلکه به معنای محتمَل بودن وجه درست و نادرست است که همانند سایر متون، درک وجه درست از آن، به توجه به قرائن متصل و منفصل نیاز دارد.

ثانیاً: بر فرض که ذو وجوه بودن قرآن به معنای تعدّد معانی معتبر آیات باشد، این معانی و وجوه متعدّد می‌تواند در چهارچوب دلالت‌های زبانی و ضوابط عقلائی حاصل شود. پس تعدّد معانی قرآن، به معنای اشتمال آیه بر معنای فراسیاقی بی‌ضابطه نیست.

۳-٤- استناد به سخن برخی از مفسران

علامه طباطبایی در بحث روایی ذیل آیهٔ ۱۱۵ سورهٔ بقره، به عنوان یک قاعدهٔ برگرفته از روایات تفسیری می‌نویسد: هر جمله به تنهایی و به همراه هر یک از قیدهایش، از یک حقیقت ثابت یا حکم ثابت حکایت دارد؛ مثل «قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ»(انعام: ۹۱) که در آن چهار معنا وجود دارد: نخست «قُلِ اللَّهُ»، دوم «قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ»، سوم «قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ» و چهارم «قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ» و هر جا ممکن است مانند این را رعایت کنید.(طباطبایی، ۱/ ۲٦۰)

ایشان در جای دیگر نیز چنین نوشته‌اند: هر شکلی از ترکیبات ممکن در قرآن کریم، حجت و معتبر است، مانند «قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ»(انعام: ۹۱) و «قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ» و «قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ» و«قُلِ اللَّهُ».(طباطبایی، ۱۰/ ۱۰۰)

این سخن علامه طباطبایی برای تأیید نظریهٔ دلالت فراسیاقی استفاده شده است.(عابدینی، ۵۹-٦۰؛ اسعدی، ۱۷؛ باقریان، ۸۹)

نقد استناد به سخن برخی از مفسران

اولاً: این مطلب که به عنوان یک قاعدهٔ تفسیری بیان شده است، بدون تردید مخالف روش تفسیری علامه طباطبایی در تفسیر ایشان است؛ بلکه عملکرد تفسیری مستمر ایشان، ناقض این سخن است؛ زیرا ایشان در بسیاری از آیات با استناد به سیاق، معانی دیگری که با سیاق هماهنگ نیست را نمی‌پذیرد و معنای صحیح آیه را تنها همان معنایی می‌داند که سیاق بر آن دلالت دارد.(برای اطلاع از نمونه‌ای از این موارد نک: طباطبایی، ۲/ ۳۸۹-۳۹۰ و ۱۱/ ۳۱۰-۳۱۱ و ۱٤/ ۳٦۷-۳٦۸ و ۱۹/ ۲۷ و ۲۰/ ۵۲ و...)

ثانیاً: استخراج معنای مستقل از هر جمله بدون لحاظ قیودش که بر هیچ‌یک از دلالت‌های زبانی و ضوابط عقلائی مبتنی نباشد، مورد تأیید عقلا نیست و فاقد اعتبار است. عملکرد اهل‌بیت(ع) نیز چنان‌که گذشت، با توجه به شؤون خاص ایشان به آنان اختصاص دارد و برای دیگران مُجاز نیست. بر این اساس، این نظریه پشتوانهٔ علمی ندارد و در چنین مواردی نمی‌توان صرفاً با استناد به سخن برخی از مفسران، آن نظریه را اثبات کرد.

۳-۵- اعجاز قرآن

برخی با استناد به آیهٔ «فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ»(طور: ۳٤)، کوچک‌ترین واحد قرآن که به آن تحدی شده را یک جمله و فراز دانسته‌اند و آن را به عنوان دلیلی بر اعتبار معنای تفکیکی و تقطیع شدهٔ فرازهای قرآنی مطرح کرده‌اند.(پیروزفر و جمالی‌راد، ۸۸-۸۹)

نقد استدلال به اعجاز قرآن

اولاً: این‌که کوچک‌ترین واحد تحدی قرآن را یک جمله و فراز بدانیم، پذیرفتنی نیست؛ مثلاً اگر یک شخص مسیحی در مقام هماوردی مثل آیهٔ «بَلْ هُوَ قُرْءَانٌ مجَّيدٌ»(بروج: ۲۱) بگوید: «بل هو انجیل کریم» یا یک یهودی بگوید «بل هو تورات عظیم»، آیا برای قرآن هماوردی کرده‌اند؟ قطعاً مقصود از «حَديثٍ مِثْلِهِ» نمی‌تواند یک جمله و فراز باشد، بلکه حتی اگر تحدی را کمتر از یک سوره بدانیم، کمترین حد آن چند جمله‌ای است که برای بیان غرض مهمی کنار هم قرار گرفته باشند.(برای توضیح بیش‌تر نک: طباطبایی، ۱۰/ ۱٦۷)

ثانیاً: اعجاز قرآن کریم و فرازهای آن، به معنای آن منحصر نیست که هر فراز دارای معنای مستقل تصور شود، بلکه اعجاز در ابعاد دیگر به خصوص بُعد فصاحت و بلاغت قرآن نیز مطرح است. همچنان‌که اعجاز ادبی هر فراز می‌تواند ضمنی و به مجموع آیات همجوار وابسته باشد، معنای هر فراز نیز می‌تواند ضمنی و به مجموع آیات وابسته باشد؛ پس تحدّی به یک فراز، به معنای استقلال معنایی هر فراز نیست.

ثالثاً: فرض تحدی به یک فراز و جمله‌ای که هم دارای معنای درون‌سیاقی و هم فراسیاقی باشد، معقول نیست؛ زیرا برای آن لازم است دست‌کم چندین جمله آورده شود که دارا بودن معنای درون‌سیاقی و فراسیاقی برای جملات آن معنا داشته باشد، در حالی که ادعا شده به یک جمله تحدّی شده است. روشن است که اگر یک جملهٔ بدون سیاق آورده شود، دارا بودن معنای درون‌سیاقی و فراسیاقی بی‌معنا است. پس حتی اگر فرض شود که تحدی به یک جمله و فراز صورت گرفته است، اساساً امکان ندارد که تحدی به آن، به لحاظ اشتمال بر معنای درون‌سیاقی و فراسیاقی صورت گرفته باشد.

۳-٦- اجماع فقهاء در استناد به این نوع فرازها

روش و شیوهٔ فقهاء در استناد به فرازهای مستقل قرآن کریم از دیگر مستندات ادعای استقلال فرازهای قرآن کریم است. در این رابطه دو نمونه استناد فقهاء به آیهٔ «يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ»(بقره: ۱۸۵) و آیهٔ «لا يَمَسُّهُ إِلاَّ الْمُطَهَّرُونَ»(واقعه: ۷۹) مطرح شده است که آیهٔ نخست که در سیاق احکام روزه قرار دارد و در عین حال در سایر ابواب نیز مورد استناد فقهاء قرار گرفته است و آیهٔ دوم نیز که به رغم سیاق، بر وجوب طهارت برای لمس آیات قرآن استدلال شده است.(پیروزفر و جمالی‌راد، ۹۱-۹۲) برخی نیز نمونه‌های مشابه دیگری از استناد فقهاء به فرازهای مستقل قرآنی را برشمرده‌اند.(نک: ایازی، ٤۸۷-٤۹۱)

نقد استدلال بر اجماع فقهاء

استدلال فقهاء به فرازهای قرآنی همواره در چهارچوب دلالت‌های زبانی و ضوابط عقلائی تعمیم بوده

است؛ چنان‌که استناد به آیهٔ «يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَ لا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ»(بقره: ۱۸۵) در غیر روزه، بـه دلیـل جریان ضوابط عقلائی تعمیم مانند الغاء خصوصیّت از روزه یا تنقیح مناط وجود نداشتن عسـر و حـرج در دین است.

در آثار فقهی یک فراز از قرآن یافت نمی‌شود که فقهـاء معنـای فراسـیاقی را خـارج از چهارچوب‌هـای دلالی و خارج از ضوابط عقلائی تعمیم استخراج کرده باشند، مگر این‌که روایت خاصی در آن مورد وجود داشـته باشـد کـه از بـاب تعبّـد بـه روایـت آن را پذیرفتـه باشـند؛ چنان‌کـه اسـتناد بـه آیـهٔ «لا يَمَسُّـهُ إِلاَّ الْمُطَهَّرُونَ»(الواقعة: ۷۹) به دلیل وجود روایات خاصی است که این حکم را از آیه استنباط کرده‌انـد.(نک: طوسی، تهذیب الاحکام، ۱/ ۱۲٦؛ حرّ عاملی، ۱/ ۳۸٤-۳۸۵)

شاید به سختی بتوان فقیهی را یافت که بدون وجود روایت، به معنایی فراسیاقی و بی‌ضـابطه‌ای از یـک فراز قرآنی استناد کرده باشد، چه رسد به آن‌که در این زمینه اجماع وجود داشته باشد. بنابراین ادعای اجماع در استخراج معانی فراسیاقی بی‌ضـابطه از فرازهـای قرآنـی، پـذیرفتنی نیسـت و اتفـاق فقهـاء، بـه معـانی ضابطه‌مند و معانی مستند به روایات منحصر است.

۳-۷- سیرهٔ عقلاء

برخی نویسندگان برای این نظریه، این‌گونه استدلال آورده‌اند که: فراز تقطیع‌شده اگر مباینت صـریح بـا صدر و سیاق کلام نداشته باشد، گرچه هماهنگ نباشد، می‌تواند حجّت باشد و عقلاء با چنـین فـرازی بـه عنـوان جملـه‌ای تـام و تمـام برخـورد می‌کننـد و آن را مفـاد مسـتقلی می‌داننـد.(ایازی، ٤٧٤؛ پیروزفـر و جمالی‌راد، ۹۰-۹۱)

نقد استدلال بر سیرهٔ عقلاء

سیرهٔ عمومی عقلاء در محاورات آن است که تنها بر دلالت‌ها و ضوابط شناخته شدهٔ عرفی تکیه داشـته باشند و معانی و مقاصـد هـر سـخنی را تنهـا در ایـن چهـارچوب، بـه گوینـده منتسـب می‌داننـد و معتبـر می‌شناسند؛ اما اگر تقطیعِ سخن، معنای جدیدی ایجاد کند که بـر دلالت‌هـای زبـانی و ضـوابط عقلائـی منطبق نباشد، عقلاء نه تنها آن را معتبر نمی‌داننـد، بلکـه تقطیع‌کننـده را مـذمّت می‌کننـد و کـار او را قبـیح می‌شمارند.

نتیجه‌گیری

۱. آن دسته از معانی فراسیاقی که در چهارچوب دلالت‌های زبانی(مطابقی، تضمنی، التزامی، اقتضاء، تنبیه، اشاره و...) و ضوابط عقلائی تعمیم(الغاء خصوصیّت، تنقیح مناط، طریق اولویت، تناسـب حکـم و

موضوع) قرار داشته باشند، معتبر و صحیح دانسته می‌شوند که اعتبار این قسم از معانی، به قرآن کریم اختصاص ندارد و در سخنان بشری نیز دارای اعتبار است.

۲. آن دسته از معانی فراسیاقی که بر هیچ‌یک از دلالت‌های زبانی و ضوابط عقلائی تعمیم منطبق نیست و از تقطیع یک جمله از سایر قرائنش حاصل می‌شود، همان‌طور که در متن‌ها و سخنان بشری بی‌اعتبار است، در قرآن کریم نیز فاقد اعتبار است و انتساب آن‌ها به خداوند و قرآن کریم، از نظر علمی و عقلائی پذیرفتنی نیست.

۳. در برخی روایات اهل‌بیت(ع) معانی فراسیاقی خارج از دلالت‌ها و ضوابط عرفی از فرازهایی از قرآن کریم استخراج شده است که با توجه به مقام عصمت، شأن تشریع و آگاهی از علوم غیب، از باب تعبّد به اهل‌بیت(ع) پذیرفته می‌شود؛ اما سایر مردمی که چنین شؤونی ندارند را نمی‌توان با ایشان مقایسه کرد و اعتبار این‌گونه معانی از اهل‌بیت(ع) را مستلزم اعتبار آن از سایر مردم دانست.

٤. برای نظریهٔ معناشناسی مستقل فرازهای قرآنی، افزون بر روایات، دلایلی مانند عدم پیوستگی موضوعی آیات، ذو وجوه بودن قرآن، سخن برخی از مفسران، اعجاز قرآن، اجماع فقهاء در استناد به این نوع فرازها و سیرهٔ عقلاء ارائه شده است. ارزیابی این دلایل نشان می‌دهد در مواردی که معنای فراسیاقی از یک فراز قرآنی، بر دلالت‌های زبانی و ضوابط عقلائی تعمیم منطبق نباشد، هیچ‌یک از این دلایل، اعتبار و جواز انتساب آن به قرآن را اثبات نمی‌کند.

منابع

ابن‌ابی‌جمهور، محمد بن زین الدین، عوالی اللئالی العزیزیة، دار سیدالشهداء، قم، ١٤٠٥ق.

ابن‌عبدالبر، یوسف بن عبدالله، جامع بیان العلم و فضله، چاپ چهارم، ابن‌الجوزی، السعودیة، ١٤١٩ق.

ابومخنف، لوط بن یحیی، وقعة الطف، چاپ سوم، جامعهٔ مدرسین، قم، ١٤١٧ق.

اخوان‌مقدم، زهره، «معناداریِ بخشی از آیه یا آیات، هم در سیاق و هم خارج از سیاق»، مطالعات قرآن و حدیث، شمارهٔ۱۷، ۱۳۹٤ش.

استرآبادی، علی، تأویل الآیات، النشر الاسلامی، قم، ١٤٠٩ق.

اسعدی، محمد، سایه‌ها و لایه‌های معنایی، چاپ دوم، بوستان کتاب، قم، ۱۳۸۵ش.

ایازی، محمدعلی، فقه‌پژوهی قرآنی، بوستان کتاب، قم، ۱۳۸۰ش.

بابایی و دیگران، علی‌اکبر، روش‌شناسی تفسیر قرآن، چاپ چهارم، پژوهشگاه حوزه ودانشگاه، قم، ۱۳۸۸ش.

بابایی، علی‌اکبر، علوم قرآنی ٤ (دلالت‌های قرآن کریم)، پژوهشگاه حوزه ودانشگاه، قم، ۱۳۹۸ش.

باقریان، محمد، «استقلال معنایی فرازهای قرآنی»، ماهنامۀ معرفت، شمارۀ ۱۰۷، آبان ۱۳۸۵ش.
برقی، احمد بن محمد بن خالد، المحاسن، چاپ دوم، الکتب‌العلمیة، قم، ۱۳۷۱ق.
پیروزفر، سهیلا و فهیمه جمالی‌راد، «سازگاری تفسیر آیات با دو رویکرد مجموعی و تفکیکی»، پژوهشنامۀ تفسیر و زبان قرآن، شمارۀ۲، ۱۳۹۲ش.
حاکم‌نیشابوری، ابوعبدالله الحاکم، المستدرک علی الصحیحین، الکتب‌العلمیة، بیروت، ۱٤۱۱ق.
حجتی، سیدمحمدباقر و عبدالکریم بی‌آزارشیرازی، تفسیر کاشف، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳٦٦ش.
حرّ عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، آل‌البیت(ع)، قم، ۱٤۰۹ق.
دارقطنی، علی بن عمر، سنن الدارقطنی، دار الفکر، بیروت، ۱٤۱۸ق.
رجبی، محمود، روش تفسیر قرآن، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، قم، ۱۳۸۳ش.
شریف‌رضی، محمد بن حسین، نهج‌البلاغه، صبحی صالح، تحقیق فیض الاسلام، هجرت، قم، ۱٤۱٤ق.
صدوق، ابن‌بابویه محمد بن علی، عیون أخبار الرضا(ع)، نشر جهان، تهران، ۱۳۷۸ق.
طباطبایی، سید محمدحسین، المیزان في تفسیر القرآن، چاپ پنجم، جامعۀ مدرسین حوزۀ علمیۀ قم، قم، ۱٤۱۷ق.
طبرسی، فضل‌بن‌حسن، مجمع البیان، چاپ سوم، ناصرخسرو، تهران، ۱۳۷۲ش.
طبری، محمد بن جریر، جامع البیان، دارالمعرفة، بیروت، ۱٤۱۲ق.
طوسی، محمد بن حسن، الغیبة، دار المعارف الاسلامیة، قم، ۱٤۱۱ق.
ـــــــــــــــ، تهذیب الاحکام، تحقیق خرسان، چاپ چهارم، الکتب‌العلمیة، تهران، ۱٤۰۷ق.
عابدینی، احمد، «حجیت فرازهای قرآن کریم»، بیّنات، سال چهارم، شمارۀ ۱٤، ۱۳۷٦ش.
عاملی، جعفر مرتضی، اهل‌البیت(ع) فی آیة التطهیر، دراسة وتحلیل، مرکز نشر و ترجمۀ آثار علامه جعفرمرتضی عاملي، قم، ۱۳۹٦ش.
عریضی، علی بن جعفر، مسائل علی بن جعفر و مستدرکاتها، مؤسسۀ آل البیت (ع)، قم، ۱٤۰۹ق.
عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر العیاشی، المکتبة العلمیة، تهران، ۱۳۸۰ق.
فرات، فرات بن ابراهیم، تفسیر فرات الکوفی، مؤسسة الطبع و النشر، تهران، ۱٤۱۰ق.
فقهی‌زاده، عبدالهادی، پژوهشی در نظم قرآن، جهاد دانشگاهی، تهران، ۱۳۷٤ق.
کلینی، محمدبن یعقوب، الکافی، دارالکتب‌الاسلامیه، تهران، ۱٤۰۷ق.
لجنة الفقه المعاصر، الفائق فی الاصول، چاپ پنجم، مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه، قم، ۱٤٤۱ق.
مصباح‌یزدی، محمدتقی، قرآن‌شناسی، چاپ دوم، مؤسسۀ آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره)، قم، ۱۳۸۰ش.
نعمانی، ابن ابی زینب محمد بن ابراهیم، الغیبة، نشر صدوق، تهران، ۱۳۹۷ق.